

در جست و جوی «کودکی گم شده» در شعر امروز

جمال الدین اکرمی



جستار اول - شعر بزرگسال

مدت‌ها بود که دنبال «کودکی گم شده» در شعر می‌گشتم؛ از جمله در شاعران شعر کودک، بر حسب اتفاق، در جاده‌ای که به گذرگاهی جنگلی منتهی می‌شد و بوی پامچال‌های وحشی، بر چین‌های کوتاهش را فرا گرفته بود، به مقاله‌ای از محمود کیانوش برخوردیم: «شعر، زبان کودکی انسان».

نمی‌دانم به خاطر بوی پامچال‌های وحشی بود یا غرابت مقاله کیانوش که ایستادم کنار جاده و برای ارایه‌ای که بار واژه‌ها را به جانب جنگل می‌برد، دست تکان دادم. چه طور می‌شود کودکی گمشده شاعران را جست‌وجو کرد بی‌آن که ابتدا به حضور واقعی کودک در انسان بزرگسال، بعد به حضور خیال‌انگیز آن در زمینه‌های عام هنر، سپس به حضور عاطفی آن در حوزه شعر و دست آخر به حضور ویژه آن در حوزه شعر کودک نیم‌نگاهی نینداخت؟ راهی که عبور از آن، بدون چشم‌انداز کافی، وهم‌آلود و شک‌برانگیز جلوه می‌کند. اما هر چه باشد، می‌توان به همان «نیم‌نگاه» نیز اکتفا کرد.

حضور کودک در انسان بزرگسال

برای پیدا کردن کودک گم‌شده‌ام در انسان‌های بزرگسال، اول از همه به سراغ تحلیل‌های اریک برن^۱ و توماس هریس^۲ می‌روم. این دو نظریه‌پرداز، در حوزه روان‌شناسی رفتارهای متقابل، به حضور سه شخصیت اصلی در انسان بزرگسال اشاره می‌کنند: کودک، والد، بالغ. شخصیت کودک: شخصیتی است که نیاز انسان بزرگسال را به قهر کردن، ناز کردن، نوازش دیدن، لذت بردن، ستایش زیبایی و جلوه‌های عاطفی ویژه نشان می‌دهد. انسانی که در وضعیت کودک باقی می‌ماند انسانی است کم و بیش زودرنج و گاه گوشه‌گیر اما شدیداً عاطفی، معصوم و آرمان‌خواه.

شخصیت والد: شخصیتی است که نیاز انسان را به نصیحت کردن، پیروی محض از سنت‌ها، فرمان دادن و سلطه‌جویی برآورده می‌کند.

شخصیت بالغ: شخصیتی است معقول که در برخورد با رویدادهای روزمره، از عنصر منطق و خرد بهره می‌جوید.

و دست‌آخر این که ماندن در یکی از این وضعیت‌های سه‌گانه شخصیت اصلی انسان را می‌سازد.

و اما برگردیم به اول کار. حضور شخصیت کودک در انسان بزرگسال، تا چه اندازه ضروری و منطقی است؟ آیا تا آن جا که نیاز به ستایش کردن و توسل به حس‌های عاطفی را جبران کند؟ این حضور، تا کجا دست‌وپاگیر و آزارنده نیست؟ فروید حضور خیال‌ها و رؤیاهای دوران کودکی را مهم‌ترین جلوه‌های شخصیتی انسان بزرگسال می‌شمارد. به نظر او، کودکی پنهان در ضمیر انسان بزرگسال، حضوری همیشگی و قاطع دارد.

حضور کودک در انسان هنرمند

فروید، کالبدشکافی آثار یک هنرمند را به تحلیل شخصیت روانی او مربوط می‌داند؛ شخصیتی که بار اصلی آن به دوش وضعیت دوران کودکی اوست. به عقیده فروید، هنرمند تنها کسی است که می‌تواند مرحله گذر از خیال به واقعیت را به شکلی خلاق و تأثیرگذار، پشت سر بگذارد. در این صورت، هنرمند چگونه می‌تواند بدون مراجعه به کودکی‌اش، به آفرینش خلاق دست یابد؟ گرایش به کودکی و هنر کودکانه را به وضوح می‌توان در آثار نقاشان «آنتانیلیست»^۳ یا هنرمندان «کودک‌گرا» مشاهده کرد. هنرمندان برجسته‌ای چون پل‌کلی^۴ و خوان میرو^۵ و حتی دیگرانی چون کاندینسکی^۶، ساکال^۷ و حتی بیکاسو^۸ نمی‌توانند خود را از این جریان کنار نگه دارند. پل‌کلی و خوان میرو، تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا آثاری به شیوه نقاشی کودکان خلق کنند، چه در فرم، چه در محتوا، چه در رنگ، چه در خط و چه در زاویه دید. مجموعه آثار خلق شده، هر چند کار کودک را تداعی می‌کند، هر چه باشد یک اثر محض «کودکانه» نیست؛ تنها بازآفرینی بزرگسالانه‌ای از آن است. حقیقت‌پنداری کودکان، در آثار هنرمندانی چون دالی^۹ و رنه ماگريت^{۱۰} و دیگران در شیوه‌های سوررئالیسم و کوبیسم نیز به نوع دیگری بازآفرینی شده است. چنین تلاشی در زمینه موسیقی نیز به چشم

می خورد. خلق آثار بزرگی که بر پایه افسانه‌های کودکان آفریده شده، از این جمله است؛ آثاری چون زیبای خفته، فندق شکن، دریاچه قو، سیندرلا و غیره.

انعکاس دوران کودکی، در شکل‌یابی رمان‌ها و ادبیات ماندگار جهان نیز دستاوردی فوق‌العاده داشته است. آثاری چون «ژان کریستف»، «لیور توئیست» و «تام‌سایر» از این نمونه‌اند. ردپای این تلاش‌ها را در کتاب «زندگی من» چارلی چاپلین و برخورد معصومانه و کودکانه‌اش را در فیلم نیز می‌توان جست‌وجو کرد.

یادآوری خاطرات گارسیا مارکز با روزنامه‌نگاران، حاکی از آن است که مادر بزرگش، حوادث افسانه‌ای و غیرواقعی را با چنان لحن خونسرد و عادی‌ای برای نوه‌های خود بازگو می‌کرده که انگار تمام آن حوادث، همین چند ساعت پیش در «ماکوندو» اتفاق افتاده! همین بیان سحرآمیز و وهم‌آلود است که بعدها در آثار مارکز، ایزابل آلتده و دیگران، به خلق «تالیسم جادویی» منتهی می‌شود.

حضور کودک در شاعر

در بازگویی خاطراتی از نزدیکان گارسیا مارکز، به این نکته برمی‌خوریم که بسیاری از اشعار روایی او بازگویی ناخودآگاه ترانه‌ها و افسانه‌هایی است که او در دوران گذشته از کولی‌ها شنیده. کاری که در شعرهای لنگستن «هیوز» نیز به چشم می‌خورد. کم نیستند شاعرانی که معصومیت کودکی را در انسان بزرگسال جست‌وجو می‌کرده‌اند. «ویلیام بلیک»^{۳۳} شاعر دهه هجده و نوزده انگلیسی، از این نمونه است. آن چه که در کتاب «نغمه‌های معصومیت» او انعکاس می‌یابد، حاکی از تلاش بی‌پایان او در این جست‌وجوهاست. اشعار بلیک، در واقع انتقاد از دنیای بزرگ‌سالان و سازمان‌های اجتماعی است که مسیر معصومیت انسان را سد کرده‌اند. او «تخیل» را از عناصر اصلی معصومیت می‌داند. که منشأ الهام و آفرینش به شمار می‌رود.

عبدالوهاب البیاتی، شاعر عرب، می‌گوید: «من روابط صمیمانه‌ای بین سرچشمه‌های کودکی‌ام و شعر برقرار کرده‌ام که شعرم نیروی خود را از این سرچشمه‌ها می‌گیرد. و پل الوار، در شعری چنین می‌گوید: «کودک بودم من / کودک بازی می‌کنم / بی‌آن که هیچ / از بیخ و خم‌های تاریخ عمر پروا کند.» با این تفصیل، به این پرسش برمی‌خوریم که: «کدام هنرمندی است که در بازآفرینی خیال‌هایش در هنر، از اندیشه‌ها و رؤیاهای کودکی‌اش، چه خودآگاه و چه ناخودآگاه بهره‌نگرفته باشد؟» بدون شک، هیچ‌کس! و اما پرسش بعدی، بدون درنگ این خواهد بود: «کدام شاعری است که دوران کودکی‌اش را در شعر حفظ کرده است؟» در این صورت، محور نگاه ما به موضوع تغییر خواهد کرد. حالا به جای آن که دنبال ردپای کودکی در شعر شاعران بگردیم، «کودک ماندگی» در شعر را محور گفت‌وگو قرار خواهیم داد. به نظر من، این گفته محمود کیانوش که: «شاعری، کودک ماندگی است» در مورد همه شاعران صدق نمی‌کند. «عبور» از دوران کودکی، بدون شک، در آثار همه شاعران هست، اما «ماندن» در مرحله کودکی، ویژگی همه شاعران نیست. یک بار دیگر به تحلیل‌های «اریک برن» و «توماس هریس» بازمی‌گردیم: شخصیت «کودک» در همه انسان‌های بزرگسال هست، اما ماندن در وضعیت کودک، وضعیت آخر همه آن‌ها نیست.

بنابراین، بار دیگر با نگاهی تازه، حضور کودک در جهان شاعر را بررسی می‌کنیم و بعد به شاعرانی که وضعیت آخر آنها کمی تا قسمتی کودک‌ماندگی است، برمی‌خوریم، اما پیش از آن، بد نیست به ویژگی‌هایی از شعر امروز که مشخصاً به نگاه کودک نزدیک است، مراجعه کنیم. پدیدارشناسی تعاریفی چون: انتزاع، استعاره، تأویل، تخیل، زیبایی‌شناسی، عاطفه، جاندارپنداری، حقیقت‌پنداری، بازی‌های زبانی، مکاشفه و نیز گرایش به آهنگ واژه‌ها، طبیعت، قهرمان‌پروری، افسانه‌پردازی و اسطوره‌سازی تعبیری هستند که بدون اغراق، هم در جهان کودکی و هم در شعر امروز به فراوانی به چشم می‌خورند. در این جا به نمونه‌هایی از تلافی نگاه شاعر و کودک می‌پردازیم که از مشابهت‌های حسی فراوانی برخوردار است: **تخیل:** تماشای بازی پنهان ماه پشت ابرهای مسافر، برای شاعر و کودک، گفت‌وگوی طولانی به همراه دارد که این هر دو را به مرزهای تخیل می‌کشاند. تخیل، عنصر اصلی شعر است و همراه همیشگی کودک. خیال‌انگیزی، همان تصور فراواقعی است که در آن سوی واقعیت‌ها جریان دارد. شاعر، در پشت امور جاری و اشیای حاضر، لحظاتی را جست‌وجو می‌کند که در نگاه روزمرگی، از چشم آدمی پنهان می‌ماند. در گذر از مرزهای واقعیت به خیال، هر دوی آن‌ها زاویه دید خود را تا مرزهای ابدیت گسترش می‌دهند.

نگاه کردن به جهان،

از دریچه چشم کودک،

در بسیاری از اشعار سپهری به چشم می‌خورد.

نگاهی که سپهری و فروغ، در بسیاری از ابعاد آن

با هم به اشتراک رسیده‌اند؛ چه در کاربرد واژگان،

چه در زاویه دید و چه در ابعاد جهان بینی آن

ورود به قلمرو خیال، به کودک اجازه می‌دهد که بتواند مرزهای تداعی، جاندارپنداری، قهرمان‌سازی، جابه‌جایی پدیده‌ها و استدلال‌های غیرواقعی را پشت سر بگذارد، یعنی همه آن چیزهایی که نوعی نگاه انتزاعی به جهان را شامل می‌شود. همین اتفاق، در مورد شاعر نیز روی می‌دهد. گریز به استعاره و شکل‌های عام آن چون تأویل، انتزاع، تداعی و غیره، همه رویکردی هستند که از خیال شاعر برمی‌خیزند.

خیال، مبنای گفت‌وگوی کودک و شاعر با اشیای پیرامون خود خواهد بود. کودک از طریق جاندارپنداری، با عروسک و اسباب‌بازی‌های خود حرف می‌زند و شاعر با فصل‌ها، گنلهزار و پرندها، این گفت‌وگو، کلید رابط‌های است که کودک و شاعر را به دامنه‌های همدات‌پنداری با اشیاء و طبیعت سوق می‌دهد. **استعاره:** حضور نگاه انتزاعی به جهان، هم در کودک اتفاق می‌افتد و هم در شاعر و گفتیم که ریشه در خیال کودک و شاعر دارد. نگاه اکسپرسیونیستی به جهان، به آنها اجازه می‌دهد هر چیزی را از دریچه چشم خود ببینند، نه آن‌چنان که به چشم همه می‌آید و این انتزاع، بعدها به تداعی، تأویل، مکاشفه و حقیقت‌پنداری منتهی می‌شود. عناصری که شکل‌های گوناگون استعاره محسوب می‌شوند و سرانجام به خیال می‌رسند که در کودک، به خیال‌پروری

و در شاعر به خیال‌پردازی منتهی می‌شود، با اندکی تفاوت که در استنباط این دو واژه می‌تواند وجود داشته باشد.

گرایش به طبیعت: کودک و شاعر، هر دو در زمان «حال» زندگی می‌کنند و هیچ چیز واقعی‌تر از حضور طبیعت در زمان حال نیست. تمام رویدادهای اطراف ما که از طبیعت برمی‌خیزند، هر آن چه که هست، تماماً همان است که در حال حضور دارد بی‌آن که بخواهیم به گذشته یا آینده ابرها، پرندها، کوه‌ها و خاک فکر کنیم. حضور در زمان حال، در نفس طبیعت نهفته است.

پینه‌دوزها، پروانه‌ها، آواز جیرجیرک، قاصدک‌ها و چشمه‌ها در نگاه شاعر و کودک، هم پدیده‌ای طبیعی هستند و هم عاملی که آن‌ها را به دنیای خیال و فراواقعیت پیوند دهد. این پیوند، کم‌تر به سراغ نگاه روزمرگی می‌رود.

گرایش به افسانه‌ها، قهرمان‌ها و اسطوره‌ها: شاعرانی چون هومر، دانته و فردوسی حضور این سه پدیده در جهان خیال را محور اندیشه‌های شاعرانه خود قرار داده‌اند و از آن به



به نظر من،

این گفته محمود کیانوش که: «شاعری، کودک ماندگی است»

در مورد همه شاعران صدق نمی‌کند.

«عبور» از دوران کودکی، بدون شک،

در آثار همه شاعران هست، اما «ماندن» در مرحله کودکی،

ویژگی همه شاعران نیست

فراوانی بهره جستند. وابستگی کودکان به جهان بزرگ‌ترها، ریشه در علاقه‌مندی آن‌ها به همین افسانه‌ها، قهرمان‌ها، و اسطوره‌ها دارد. علاقه‌مندی لورکا، به دوست گاو‌بازش ایگناسیو، مرثیه‌ای می‌سازد که از نظر فرم و کاربرد زبان، زیباترین شعرهای ادبیات اسپانیا را شامل می‌شود. قهرمانی که درست در ساعت پنج عصر به سراغ گاو خشمگینی می‌رود که مرگ را در سینی شاخ‌های برهنه‌اش برای او هدیه آورده، درست در ساعتی که ابرها در آسمان به شکل عقابی خاکستری بال گشوده‌اند و میدان مبارزه در سایه‌ای وهم‌آلود فرو رفته است. کدام کودکی است که با شنیدن چنین چنین خیالی، در آمیخته با قهرمان دلخواه خود، بتواند تپیدن‌های قلب کوچکش را مهار کند؟

بازی‌های زبانی: ساختار شکنی در کاربرد زبان، وجه مشترک کودک و شاعر به شمار می‌رود. «زبان» در زندگی هر دو، عاملی برای نمایش خود در عرصه زندگی است. هر دو علاقه‌مندند که ساختار جمله را دست کاری کنند؛ کودک ناخودآگاهانه و به منظور گسترش دامنه‌های بازی و ارتباط با پیرامون خود و شاعر، آگاهانه و ساختارگرا برای دست یافتن به مضمون‌هایی که در خیال به آنها رسیده است. زبان پلی است میان خیال شاعر و خیال خواننده‌هایش.

با این تفاوت که هنگام مرور یک شعر، شاعر زبان شعری‌اش را صیقل داده است و خواننده دامنه درک خیال‌های شاعر را. تماشای کودک، زمانی که با شمشیر چوبی و سوار بر اسب خیالی‌اش، به جنگ دشمنان موهوم می‌رود و زبانش را با واژه‌ها و جمله‌هایی می‌آراید که فردوسی در کارزار رستم و اسفندیار از آن بهره گرفته، یادآور بازی کودک با واژه‌هایی است که بعدها، انسان بزرگسال باید برای بازی‌های شاعرانه‌اش به آن‌ها روی بیاورد.

پیش از این، به مشاعرهای ساده میان کودک و شاعر برخورد بودم و در آن به بسیاری از همانندی‌های بالا دست یافتیم. مشابهت‌هایی که بی‌شک حضور آن در شاعر بزرگسال، یادگار بازی‌های کودکی است که با کمک واژه‌ها می‌خواهد میدان خیال خود را نشان دهد. در راه‌یابی به این تعبیر، کدام یک از این دو وام‌دار دیگری است؟

کودک: این میوه‌های کاج چه‌طوری رفته‌اند بالای درخت؟

شاعر: بند کفشم به پایم گیر کرد / سکندری خوردم و افتادم بالا / بالای درخت‌ها... (سیلوراستاین)



کودک: من فردا بزرگ شده بودم!
شاعر: من / توی هچل افتاده بود. (مهرداد فلاح)
کودک: هاچین و واچین، یه پاتو ورچین!
شاعر: چیه این‌های‌های تون، گریه تون وای وای تون؟ (شاملو)
کودک: من تو را دو تا دوست دارم، بابا!
شاعر: پدرم پشت دوبار آمدن چلچله‌ها، پشت دو برف... (سپهری)
کودک: چرا شب‌ها درختان سایه‌هاشان را گم می‌کنن؟
شاعر: شب گلدان پشت پنجره را ربوده است. (سپهری)
کودک: مامان پرنده‌ها هم وقتی می‌میرن، ستاره میشن؟
شاعر: میوه بر شاخه شدم، سنگ پاره در کف کودک. (شاملو)
کودک: (سوار اسب چوبی) اسب خوشگلم، منو به دریا برسون!
شاعر: آهای صدای زندانی، ای آخرین صدای صداها! (فروغ)
کودک: بابا، چه قدر موندن تا به صبحونه برسیم؟
شاعر: کودک از باطن حزن پرسید / تا غروب عروسک چه اندازه راه است؟ (سپهری)
کودک: تو چه قدر مثل شکلاتی، مامان!
شاعر: بچه که بودم / تو برای من بادبادک بودی / و بعد گل سرخی زیبا / در گلدان خانه / سرانجام تو کلمه / و من شاعر شدم. (رسول یونان)
کودک: اول کره زمین بود یا اول پلنگ؟
شاعر: یک روز از گورخر پرسیدم / تو سفیدی با راه راه سیاه / یا سیاهی با راه راه سفید؟ (سیلوراستاین)
باز هم شاعر: نمی‌دانم / جنگ با آن که اول فریاد کشید / شروع شد / یا آن که ماشه را. (نرگس الیکایی)
کودک: بس که عروسکم می‌خواه، یه روزی گم می‌شه!
شاعر: بادبادک رفت بالا / قرقره از غصه لاغر شد. (عمران صلاحی)
کودک: مامان، من تو رو قد یه دنیا دوست دارم.
شاعر: تو را من به اندازه آسمان دوست دارم. (عمران صلاحی)

این مشاعره می‌تواند در همه ابعاد دیگر آن ادامه یابد. به هم ریختن ساختار زبان در جمله، اندازه‌گیری جهان با معیارهای کودکانه، دست‌یابی به اندیشه‌های انتزاعی، استدلال‌های کودک‌پسند، تناعی، علاقه به آهنگ و موسیقی، پرسش‌هایی ابدی برای رسیدن به مکاشفه و گفت‌وگوهای ذهنی دیگر، در مکالمه‌هایی از این دست، به فراوانی به چشم می‌خورد. به این ترتیب، آیا شاعر همان کودک حفظ شده در انسان بزرگسال است یا بازخوانی رؤیایا و خواب‌های نیمه‌تمامی که دوران بلوغ، آن را بریده است و یا بزرگسالی که گاه از مرز کودکی‌اش عبور می‌کند تا سری به رؤیایای شیرین دوردست بزند؛ به طوری که گاه در سایبان همان داربست خیال‌ها و رؤیایا خوابش می‌برد و دیگر به سرزمین اصلی‌اش باز نمی‌گردد.

تجلی کودکی در شعر بزرگسال، گاهی با غنایی همراه است که هم کودک و هم بزرگسال، هم‌پلی آن بدان علاقه‌مند می‌شوند و هر دو یک‌سان به آن دل می‌بندند. شعرهایی که هم کودکان دوستش دارند و هم بزرگ‌ترها. شعر پریا و دخترای ننه‌دریای شاملو و نیز شعرهای سیلوراستاین، از این ویژگی برخوردارند؛ ویژگی نابی که در اندک شاعران یافت می‌شود.

بسیاری از منتقدان شعر امروز، هم‌چون ضیاء موحد و محمود کیانوش، حضور دو عامل برجسته عاطفه و «تعقل» را دو محور عمده شناسایی شعر قرار می‌دهند. در اشعار شاعرانی چون نیما، شاملو و اخوان ثالث، عنصر تعقل برتری خود را بر عاطفه و احساس حفظ می‌کند و سبب می‌شود که شاعر بتواند عواطف بی‌مهار خود را افسار بزند و بر آن مسلط شود. بدون شک، این گروه از شاعران نیز گاه کناری به مرزهای کودکی‌شان سرکشیده‌اند، اما گذرا و با نیم‌نگاهی از سر دیوار، بی‌آن که در سایبان داربست‌ها خواب‌شان برده باشند. مثلاً شعر «ققنوس» نیما، همان ققنوس وهم‌آلود افسانه‌های کودکان نیست و انسان‌پنداری آن / از محدوده استفاده از قواعد استعاره و سمبل فراتر نمی‌رود، اما «لولوی پشت شیشه‌ها» یا «شاسوسا»ی سپهری در مرز خواب و بیداری و توهم و حقیقت دست و پا می‌زند و اندام‌های

انتزاع، بر تمامی پیکر آن سایه می‌اندازد.

به این ترتیب، در کنار شاعران «تعقل»، به شاعران دیگری برمی‌خوریم که شاعران عاطفه‌اند. شاعرانی که اشعار آنها آکنده از یادآوری‌ها و منطق‌های کودکانه است. در این مورد، همان سپهری، مثال خوبی برای کودک‌ماندگی است. منطق این گروه از شاعران، با استدلال‌ها و صداقت‌های کودکانه همراه است و نگاه آن‌ها به پدیده‌های جهان، از منطقی کاملاً حسی و انتزاعی برخوردار است و جهان‌بینی کودکانه و خاص خود را دارد. منطق ویلیام بلیک، در پناه بردن به معصومیت‌های کودکی نیز همین ویژگی را دارد. محمد حقوقی، در کتاب سهراب سپهری*، در بخشی از کتاب با عنوان «سپهری، شاعر خردسال، نه عارف سالخورده» درباره او چنین ابراز نظر می‌کند که: «... و این همه، بخشی از جهان دعوت‌ها و پیام‌های شاعر داعی و پیامبری به نام سپهری است که بیش از این که حاصل نگاه و ادراک عارفی سالخورده باشد، حاصل نگاه و احساس شاعری خردسال است. کودکی که آغاز شرارتش، همزمان با کسب معلومات و یادگیری اوست و سنگ‌زدنش به دیوار دبستان نیز از همین روست. بیان دیگر این پاره شعر فروغ (که): از لحظه‌ای که بچه‌ها توانستند/ بر تخته حرف «سنگ» را بنویسند/ و «سارهای» سراسیمه از درخت کهنسال پرزدند. فروغ همه تن اضطراب، با مغزی لبریز از صدای وحشت پروانه‌ای مصلوب در دفتر گذشته‌های نزدیک که از دیار عروسک‌ها و از کوچه‌های خاکی معصومیت و از زیر سایه‌های درختان کاغذی باغ مصور و ... شاعری که در عین حال که بار سنگین گذشته را بر دوش می‌کشد، زیر هول حال لپهید می‌شود... کودکی میان سال، میان فضای رفته‌دیروز و هوای نیامده فردا، غرق حال و مگر کودک، جز در زمان حال می‌زید؛ و از همین روست کاربرد فراوان واژه کودک، کودکی که جز شخص شاعر نیست. همان که ماه را بو می‌کند، و همان که به قصد جوجه برداشتن از لانه نوره، از کاج بلندی بالا می‌رود. کاری خاص کودکان... [محمد حقوقی، کودک ماندگی در شعر سهراب را دریافته و در ادامه یادآور می‌شود که: و این‌ها همه، از هیچ چیزی نیست، مگر از صمیمیت کودکانه او، همان که اغلب شاعران فاقد آنند. صمیمیت با زندگی و با احساس و ادراک ویژه خویش و با هنرش. چون او از معدود شاعرانی بود که با هنر خود می‌زیست.

نگاه کردن به جهان، از دریچه چشم کودک، در بسیاری از اشعار سپهری به چشم می‌خورد. نگاهی که سپهری و فروغ، در بسیاری از ابعاد آن با هم به اشتراک رسیده‌اند؛ چه در کاربرد واژگان، چه در زاویه دید و چه در ابعاد جهان‌بینی آن. شاعرانی که در هر بار عبور خود از وادی شعر، «از کوچه‌های خاکی معصومیت» و «دیار عروسک‌ها» یاد می‌کنند و غرق شدن در «حال» تحت عنوان مضامینی عرفان‌گونه، در سراسر اشعار آن‌ها حضور دارد، با نمونه‌هایی از این دست:

می‌نشینم لب حوض / گردش ماهی‌ها، روشنی، من، گل، آب / مادرم ریحان می‌چیند.

زندگی آبتنی کردن / در حوضچه اکنون است...

زندگی یافتن دهشاهی / در جوی خیابان است...

آن روز / چند مثلث در آب / غرق شدند...

زیر همین شاخه‌های عاطفی باد / کودکیم را به دست من بسیار / در وسط این همیشه‌های سیاه / حرف بز، خواهر تکامل خوش‌رنگ.

گاهی دل کندن از دنیای کودکی و پناه بردن به جهان بزرگسال، برای آنها چندان سخت و غم‌افزاست که تمام وجود شاعر و خواننده را به درد می‌آورد:

... طفل پاورچین پاورچین

دور شد کم‌کم در کوچه سنجاقک‌ها

بار خود را بستم، رفتم از شهر خیالات سبک بیرون

دلَم از غربت سنجاقک پر

با چنین نگاهی، اگر چه سپهری، دلش از غربت سنجاقک‌ها برای همیشه پر بود، اما از شهر خیالات نیز هرگز بیرون نرفت و آن را در همه شعرهایش حفظ کرد.

چنین تأسف نوستالژیکی را کم‌تر می‌توان در اشعار شاعران تعقل مشاهده کرد. رمانتی‌سیسم پنهان در چنین نگاهی، آن قدر حسی و عاطفی است که پا گذاشتن به دنیای بزرگسالی، تنها می‌تواند سبب بیماری چنین ادراکی شود. گرچه گاهی به نظر می‌رسد پا نهادن در جهان صنعتی امروز و حذف صداقت‌ها و معصومیت‌ها می‌تواند زمینه‌ای واقعی برای چنین تمناهایی ایجاد کند. آن چه که ویلیام بلیک، مدت‌ها در

جست‌وجویش بود.

کودکان، در همه جای سرزمین شعر سپهری، حضور دارند. سرزمینی که صنوبرهایش با هم دشمن نیستند، بیدها سایه‌هاشان را به زمین نمی‌فروشند و نارون‌ها شاخه‌هاشان را رایگان به کلاغ می‌بخشند.

شاعران تعقل، چندان که شاعران عاطفه، از مرز انتزاع عبور نمی‌کنند و بازی‌های واژگانی را در مفاهیم مجرد آن نمی‌جویند. شاید لحن واقعی، روایی و حماسی اشعارشان به آنها چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. آنان در بازگشت به گذشته، اغلب از دوران جوانی خود عقب‌تر نمی‌روند و در پناه بردن به لحظه اکنون، دست به دامن عرفان کودکانه نمی‌شوند. به همین ترتیب می‌توان اشاره کرد که شاعران کودک مانده، شاعران شبان امید نیستند و اصراری بر تفهیم ایدئولوژی خود به دیگران یا تغییر جهان پیرامون خود ندارند و شعر تنهایی را به شعر اجتماعی ترجیح می‌دهند. اما از دریچه‌های دیگر، زبان گفتاری در شعر امروز، مدیون زبان شعری فروغ و سپهری است، چرا که آنان، پیش از دیگران، ضرورت رسیدن به زبان و نگاه کودکانه در شعر را دریافته‌اند. نگاهی که شاعران امروز بسیار به آن مدیونند. البته حضور شاعرانی چون احمدرضا احمدی، یدالله رویایی و دیگران را نیز نباید ندیده گرفت.

بنابراین، اگر به حساب جمع‌بندی بگذاریم، کودک‌ماندگی، بیش از آن که تغییردهنده باشد، تأثیرگذار است و این تأثیرگذاری، بیش از آن که شکل‌دهنده باشد، نگران‌کننده است. بیشتر از این جهت که ساختار بزرگسالی، در هر دوره از تاریخ، با تمام جوانب کم و زیاد آن یک واقعیت است. تعمیر یک شهر ویران و سوخته، بسیار منطقی‌تر از تدارک یک شهر رویایی و ناممکن است، حتی اگر استغنائی تفکر انتزاعی یک شاعر را به تصویر بکشد. در این صورت، شعر تنها حدیث زیبایی‌شناسانه شاعر باقی می‌ماند، بی‌آن‌که جهان‌بینی‌اش به تأثیری تغییردهنده منتهی شود و آیا این آخرین رسالت شاعر امروز است؟

گاه تغییر ارادی ساختار زبان، در شعر امروز نیز بسیار شبیه تلاش غیرارادی کودکان در کاربرد زبان است. ویژگی زبان ساده و گاهی کودکانه این گروه از شاعران، یکی از ویژگی‌هایی است که بعدها باعث تجلی زبان گفتاری در شعر امروز می‌شود. زبانی ساده، باور کردنی و بدون رنگ و لعاب حماسی یا فخرآمیز. سادگی زبان و نگاه کودکانه در اشعار فروغ نیز همین ویژگی را در بردارد. پوران فرخزاد، معتقد است: «به نظر من تمامی شعر فروغ، حاصل دوران کودکی اوست^{۳۴}. این حاصل کودکی را در چنین شعرهایی می‌توان یافت:

من خواب دیدم که کسی می‌آید

و پلک چشم‌هایم می‌پرد

و کفش‌هایم می‌جفت می‌شوند

و کور شوم اگر دروغ بگویم...

○ یا:

ای هفت سالگی

ای لحظه شگفت عزیمت





بعد از تو هر چه رفت
در انبوهی از جنون و جهالت رفت...
O یا:

بعد از تو که جای بازی مان زیر میز بود
از زیر میزها به پشت میز
و از پشت میزها، به میزها رسیدیم
و روی میزها بازی کردیم
و باختیم، رنگ تو را باختیم
ای هفت سالگی!

O یا:
من از دیار عروسک‌ها می‌آیم
از زیر سایه‌های درختان کاغذی
در رنج یک کتاب مصور
و در کوچه‌های خاکی معصومیت
در پشت میزهای مدرسه مسلول
O یا:

بعد از تو آن عروسک خالی
که هیچ چیز نمی‌گفت
هیچ چیز به جز آب، آب، آب
در آب غرق شد

مقایسه‌ای میان شعر فروغ که با تمام کودکی‌اش
حرف می‌زند، با شعرهای دیگری مثل این شعر
اسماعیل خوبی که درباره کودکی‌اش گفت‌وگو می‌کند،
فاصله‌ای هست از کودکی تا بزرگسالی:

O وقتی که من بچه بودم،
پرواز یک بادبادک
می‌بردت از بام‌های سحرخیزی پلک
تا
نارنجزاران خورشید
آه،

آن فاصله‌های کوتاه...
O و یا این شعر عمران صلاحی:
من بچه جوادیه‌ام
وقتی درشکه‌چی
شلاق می‌کشد،

خطی کنار صورت من رسم می‌شود.
O و یا این شعر «م. آزاد»
... با لای و لای خواب
و چشم کودکی که فرو بسته بود
بر زشتی تمام جهان...
پای درخت گردو
آن جا که وقت بازی
فریاد می‌کردیم
فریاد من تو بودی
و شادی‌ام تو بودی، آری...

فروغ نیز هم چون سپهری، کودکی را دوران
ناب معصومیت می‌داند، اما اشعار شاعرانی چون
احمدرضا احمدی، و یدالله رویایی، پیش از آن که

تلاش برای دستیابی به سرزمین رویایی باشد، پناه بردن به مرز خواب‌ها و رویاهاست، همراه
با کاربرد زبانی ساده و خواب‌آلود. جملاتی که یادآور تلاش سوررئالیست‌ها برای راه‌یابی
انسانی به جهان ماورای ذهن است.

و اما گرایش به کودکی، تا چه اندازه، در فرار از واقعیت‌های موجود ریشه دارد؟ آیا ناشی
از ناتوانی شاعر در تغییر شرایط غیر دلخواهش نیست؟ آیا فقط دلتنگی گذرایی است که ماندن
در وضعیت بزرگسالی برایش به وجود آورده؟ آیا نوعی تمایل به پناه بردن در سایه‌های وهم
و اندوه و دل آزرده‌گی نیست؟ و آیا اصلاً طرح چنین پرسش‌هایی در شعر لازم است؟ آیا اصلاً
چنین گرایشی ناشی از شرایط اجتماعی و جهانی شاعر نیست؟ و آیا پرداختن به تخیل در
شعر، مستلزم بریدن کامل از واقعیت‌های جاری است؟ درست است که شاعر در جست‌وجوی
دوستی‌ها، صداقت‌ها، صمیمیت‌ها، راستگویی‌ها، راست پنداری‌ها و زندگی در زمان حال، به
ناگزیر باید از دیم‌زارهای کودکی عبور کند، اما حضور در چنین سرزمینی، با قد کوتاه کودکی
و دست‌هایی که هنوز کوچکند و گام‌هایی که ناتوان، چه طور می‌شود ساختارهای غیرانسانی
جهان بزرگسال‌ها را به هم ریخت و بی‌عدالتی‌ها را کنار زد؟ به جز آن که بتوان نتیجه گرفت
در ذهن شاعر کودک‌گرا، گرایشی به تغییر وجود ندارد و تنها گله‌مندی شاعرانه در ابعاد
واژه‌هایی خیال‌انگیز و زبان گستر مورد توجه است. واژگان مورد نظر بسیاری از شاعران
امروز، از جنس آجر و سنگ نیست. از جنس پر و پروانه است و ناتوان از شکستن و چین
به روی هم.

روان‌شناسی واژگان به کار برده شده در شعر سید علی صالحی، با تکرار واژه‌هایی چون
ستاره، دریا، خواب، علاقه و پیراهن تا اندازه‌ای همین ویژگی را دارد. ویژگی‌ای که چه در
کاربرد زبان و چه در انتخاب واژه‌ها، وامدار نگاه کودکان به جهان اطراف است. پناه جستن به
خواب و خیال‌های کودکی، در آثار بسیاری از شاعران امروز نیز راه یافته، با این تفاوت که شعر
امروز تا حد زیادی جایگاه خود را نه در بازگشت به دنیای کودکی، بلکه در نگهداری از نگاه
کودکانه جست‌وجو کرده است. این جست‌وجو برای یافتن صداقت و معصومیت، با اعترافات
و تداعی‌های شاعرانه‌ای همراه است که حضور کودکان را پیوسته به خاطر می‌آورد، اما این
حضور، بیشتر در حد همان تجلی، ادراک و استنتاج کودکانه است و نه تحسر برای گذشته‌های
مه‌آلود. آنها سرزدن به سرزمین عروسک‌ها و بادبادک‌ها را طلب می‌کنند، اما چندان خواهان
ماندن در سایه‌های آن نیستند. با نمونه‌هایی از این دست:

در روزهای کودکی‌ام باران می‌بارد
روی شیشه‌های امروز
لکه‌هایی تازه می‌بینم... (هیوا مسیح)^{۱۵}
O

اسباب بازی‌هایم
کجا خاک شد؟
برهنگی‌ام را
کدام کلمه پوشاند؟ (آزیتا قهرمان)^{۱۶}
O

یکی دو روز مانده به زنگ‌های تفریح
«برنامه کودک» تازه تمام شده
و ما مثل همیشه توپ را می‌بریم که...
طنین کشدار سوتی غریب
بازی را متوقف کرد
صدای گنجشک‌ها را برید
و جنین کال‌زنی به زمین افتاد...
گنجشک‌ها لانه‌های‌شان را پایین آوردند
ما بادبادک‌های‌مان را
و بزرگ‌ترها صدای‌شان را... (بهزاد زرین‌پور)^{۱۷}
O

باید بزرگ می‌کردم خودم را
و هر از گاهی می‌پرسیدم

کوچولو چه می‌کنی؟

آن وقت به انگشت‌هایم اشاره می‌کردم:
عروسک بازی (نرگس الیکایی)^{۳۱}

تعدیل حضور کودک در شعر شاعران امروز، سبب شده تا حضور تعقل و نگاه اجتماعی در شعر آنها آشکارتر شود و با زبان ساده‌گفتاری خود بتوانند ویژگی بیان کودکان را حفظ کنند. اگر چه هنوز تنهایی و غربت، سرزمین شعر امروز را ترک نکرده است و گاه اغراق در انتزاع، پیچیدگی زبان، نارسایی اندیشه و نکاتی از این دست باعث شده که شعر امروز، بخش بزرگی از مخاطبان خود را از دست بدهد و مخاطبان عام خود را به خوانندگان خاص خود تبدیل کند. از طرف دیگر، حضور پررنگ انتزاع، تداعی و ساختارشکنی در زبان شعر، عمدتاً پیوند شعر امروز را با جهان‌بینی خاص کودکان حفظ کرده، بی‌آن‌که همیشه حضور در نگاهی نوستالژیک و حسرت‌زا را طلب کند.

این تعادل، اگر چه در محتوا حفظ شده، حذف یک‌باره آهنگ در شعر امروز، سبب شده تا یکی از ویژگی‌های بازی زبانی کودکان که همان ترکیب واژه موسیقی است، از شعر گرفته شود. شاید زمانی فراگرفتن اشعار سعدی و حافظ، به دلیل برخورداری از موسیقی شعر، در آموزش مکتب‌خانه‌ای حتی برای کودکان و نوجوانان دشوار نبود، اما در شعر بدون موسیقی امروز، چنین ارتباطی دست نیافتنی و ناممکن جلوه می‌کند. این دشواری رابطه، حتی ارتباط شعر امروز را با طیف وسیعی از خوانندگان بزرگسال و علاقه‌مند به شعر نیز دشوار کرده است، چه برسد به مثلاً نوجوانان یا کودکان؛ به طوری که حداقل موسیقی شعر که حاصل درنگ‌های واجی - آوایی واژه‌هاست نیز از شعر گرفته شده، موسیقی‌ای که حتی در بسیاری از شعرهای سپید شاملو نیز یافت می‌شود. به این ترتیب اگر چه زبان شعر امروز، در سادگی گفتار و تخیل به دنیای کودکان نزدیک شده، اما جنبه کودک‌پسند «گرایش به موسیقی» که در انسان بزرگسال حفظ شده و یادگار دوران کودکی اوست، در آن به حداقل خود رسیده.

و باز هم نمونه‌هایی دیگر از این دست:

○ روی پلکان خانه

رو در روی باغ سبز سال‌های کودکی...

آن سوتر

پنجره شکسته‌ای در کف باغ

آن پنجره

آن سال‌ها نفس می‌کشید

آن پنجره

آن سال‌ها بهار بود

آن پنجره

آن سال‌ها زندگی بود (غلامحسین چهکندی نژاد)^{۳۲}

○ برگرد جمعه روزهای بچگی

برگرد با همان پسرک

که بادبادک روییده بود از دستش

و من با تمام ده انگشتی که بلد بودم،

عاشق شدم...

دست کم عکس کودکی‌ام را پس بدهید. (گراناز موسوی)^{۳۳}

○ یادت هست؟

آن وقت‌ها تو هم‌پس سال‌های دور من بودی و

من هم‌پس همین حالای گریه‌ها...

حالا چه؟

چه از آینه یا آدمی

سفر یا سؤال ستاره از شب و

هر چه واژه در همین حدود... (سیدعلی صالحی)^{۳۴}

کودکی‌هایم را بدرقه می‌کنم

به شهر عروسک‌ها

در نارنجستان گونه‌ام

ساختارشکنی در کاربرد زمان،

وجه مشترک کودک و شاعر به شمار می‌رود.

«زبان» در زندگی هر دو،

عاملی برای نمایش خود در عرصه زندگی است.

هر دو علاقه‌مندند که ساختار جمله را دستکاری کنند؛

کودک، ناخودآگاهانه و به منظور گسترش دامنه‌های بازی و ارتباط

با پیرامون خود و شاعر،

آگاهانه و ساختارگرا برای دست یافتن به

مضمون‌هایی که در خیال به آنها رسیده است

با بلوغ مضاعف

در انتظار تو می‌مانم (بهاره رضایی)^{۳۵}

○ پدرم مثل یک دیوار بر زمین افتاد

برادرانم رفتند

و خواهرانم برنگشتند...

مادرم می‌گوید

بخواب پسر!

که بیداری به زحمتی که دارد اصلاً نمی‌ارزد. (علی عبدالرضایی)^{۳۶}

○ چه ظهر کوتاهی بود:

آدامس بادکنکی

چرکه زد و ترکیب...

حالا که برگشته‌ای

بین چه قدر بزرگم؟

عروسکم، دختر موبلندی شده است (سپیده جدیری)^{۳۷}

○ باد می‌خواند

با دهان من

اما پس از هزار آفتاب، هزار ماه

هنوز کودکی تنهایم (اقبال معتمدی)^{۳۸}

○ کودکی‌هایم زیر آوار مانده است

باریکه راهی که مرا به جنگل می‌برد

پوشیده از سرخس و گزنه

راهم نمی‌دهد (حافظ موسوی)^{۳۹}

○ برمی‌گردم

با چشمانم

که تنها یادگار کودکی منند

آیا مادرم مرا باز خواهد شناخت؟ (حسین بناهی)^{۴۰}

○ بسا بعد از شکستن دریا و رفتن از خانه،

خاطرات دور گریه و گهواره را به یاد خواهی آورد.

اما باز از نشانی روزگار ماه، هیچ سخن نخواهی گفت. (سید علی صالحی)^{۴۱}

○ می‌گویند

اشکاف گنجة مادر بزرگ

دیگر جای کوچک امنی برای دل‌پره‌هایم نیست

و تپله‌های سبز کودکی‌ام را

به بخش اشیای گمشده تحویل داده‌اند (جمال‌الدین اکرمی)^{۴۲}

گاه تغییر ارادی ساختار زبان، در شعر امروز نیز بسیار شبیه تلاش غیرارادی کودکان در کاربرد زبان است. ویژگی زبان ساده و گاهی کودکانه این گروه از شاعران، یکی از ویژگی‌هایی است که بعدها باعث تجلی زبان گفتاری در شعر امروز می‌شود. زبانی ساده، باور کردنی و بدون رنگ و لعاب حماسی یا فخرآمیز

زمانی هر کلمه‌ای را که کرم ابریشم می‌گفت
می‌فهمیدم
و در رختخوابم با مگسی گپ می‌زدم
زمانی به تمام سؤال‌های جیرجیرک گوش می‌دادم
و به تمام آن‌ها جواب می‌دادم...
چه شد که این‌ها همه از یادم رفت؟...

پاورقی :

۱- نشریه جشنواره، نشریه نهمین جشنواره کتاب کودک، بهمن ۷۹، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

۲- Eric Bern

۳- Thomas A. Harris

۴- Sigmund Freud

۵- Enfantilist

۶- Paul Klee

۷- Juan Miro

۸- V. Kandinsky

۹- Shagal

۱۰- Picaso

۱۱- S. Dali

۱۲- R. Magritte

۱۳- William Blake

این هم پیوند زیبای کودکی و بزرگسالی در شعر استاین:^{۳۰}

○ در درون تو، پسر جان

پیرمردی خفته است

که رؤیا می‌بیند و انتظار می‌کشد

در وجود تو، دختر جان

زنی سالخورده چرت می‌زند...

پس بازی کنید حالا...

تا روزی که آن سالخورده‌ها

که در وجود شما خوابیده‌اند

بیدار شوند و بیرون بیایند برای بازی

پناه جستن در سایبان کودکی، در اشعار شاعری بازیگوش، هم چون سیلوراستاین، به اوج
بذله‌گویی و کودک‌پنداری می‌رسد. کودکانی که دنیای بزرگسالی را با طنز و انتقاد نگاه
می‌کنند. بی‌آن‌که بخواهند به دنیای بزرگ‌ترها پشت کنند. شعر سیلوراستاین، شیطننت
کودکانی را به یاد می‌آورد که در گرمای تابستان، زنگ در خانه‌ها را به صدا درمی‌آورد و خود
پشت تیرهای چراغ برق پنهان می‌شوند تا نگاه خواب‌آلود و گیج صاحبخانه را تماشا کنند!
در تاریخ ادبیات جهان، به کم‌تر شخصیتی چون سیلوراستاین برمی‌خوریم که تا این حد، برای
کودک و بزرگسال، زبان مشترک و در خور توجه یافته باشد.

زبانی که از تعقل و عاطفه به یک میزان بهره‌برده است. زبانی که به گونه‌ای دیگر در
کتابی چون سازه‌کوجولو نیز به چشم می‌خورد.

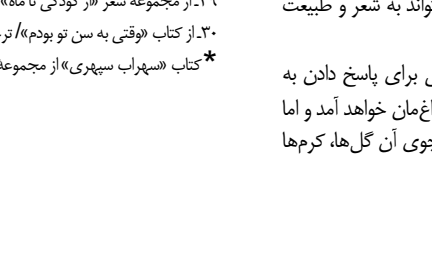
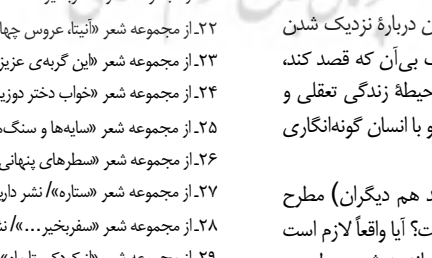
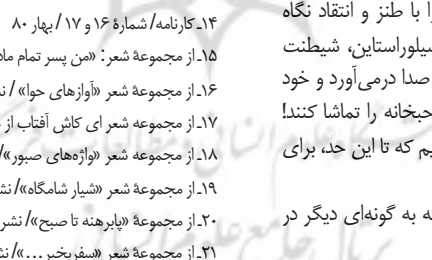
محمود کیانوش، در بخش دیگری از مقاله شعر، زبان کودکی انسان درباره‌ی نزدیک شدن
شاعر به کودک، از طریق دوری جستن از تعقل، معتقد است:.... کودک بی‌آن‌که قصد کند،
به طبیعت نزدیک‌تر است... و شاعر که کودک نیست، باید خود را از حیطة زندگی تعقلی و
شناخت تعلیلی بیرون بکشد تا به طبیعت نزدیک شود... تا کودک شود و با انسان گونه‌انگاری
همه چیز، زبان تخیل بگشاید و شعر بگوید.

بنابراین، در پایان، یک بار دیگر چنین پرسشی برای من (و شاید هم دیگران) مطرح
خواهد شد که: آیا برای شاعر شدن، سرزدن به دنیای کودکی کافی نیست؟ آیا واقعاً لازم است
که شاعر خود را از حیطة زندگی تعقلی بیرون بکشد و کودک شود تا بتواند به شعر و طبیعت
نزدیک شود؟

شاید بهتر باشد چنین پرسشی را بشنویم، بی‌آن‌که واقعاً ضرورتی برای پاسخ دادن به
آن وجود داشته باشد؛ ضرورتی که به گفته‌ی استاین، روزی خودش به سراغمان خواهد آمد و اما
استاین، خودش چطور کودک گمشده‌اش را به یاد می‌آورد و در جست‌وجوی آن گل‌ها، کرم‌ها
و جیرجیرک‌ها را صدا می‌زند؟

این گونه:

زمانی به زبان گل‌ها حرف می‌زدم



- ۱۴- کارنامه / شماره ۱۶ و ۱۷ / بهار ۸۰
۱۵- از مجموعه شعر: «من پسر تمام مادران زمینم / نشر قصیده
۱۶- از مجموعه شعر «آوازه‌های حوا» / نشر اردشیر
۱۷- از مجموعه شعر ای کاش آفتاب از چهار سو بتابد / نشر سامی
۱۸- از مجموعه شعر «واژه‌های صبور» / نشر ورس
۱۹- از مجموعه شعر «شیار شامگاه» / نشر؟
۲۰- از مجموعه شعر «پایرهنه تا صبح» / نشر سالی
۲۱- از مجموعه شعر «سفریخیر...» / نشر محیط
۲۲- از مجموعه شعر «آنیئا، عروس چهار فصل، سکوت» / نشر سیمرو
۲۳- از مجموعه شعر «این گربه‌ی عزیز» / نشر نارنج
۲۴- از مجموعه شعر «خواب دختر دوزیست» / نشر معیار
۲۵- از مجموعه شعر «سایه‌ها و سنگ‌ها» / نشر
۲۶- از مجموعه شعر «سطرهای پنهانی» / نشر سالی
۲۷- از مجموعه شعر «ستاره» / نشر دارنوش
۲۸- از مجموعه شعر «سفریخیر...» / نشر محیط
۲۹- از مجموعه شعر «از کودکی تا ماه»
۳۰- از کتاب «وقتی به سن تو بودم» ترجمه رضی هیرمندی / نشر آروین
* کتاب «سهراب سپهری» از مجموعه شعر زمان، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳.